

تأملی نقادانه از چشم‌انداز «فلسفه و کودک» بر کتاب «اصول تسهیلگری و ویژگیهای تسهیلگر حلقه کندوکاو»

نواب مقربی^۱

رشتچی، مزگان (۱۳۹۵) *اصول تسهیلگری و ویژگیهای تسهیلگر حلقه کندوکاو*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۲۴ صفحه، قطع وزیری، ۹۰.۰۰۰ ریال.

یکی از ویژگیهای آثاری که در حوزه مسائل نوپدید منتشر میشوند، این است که این آثار در واقع تألیف نیستند بلکه ترجمه‌اند. در سالهای پیشین ترجمه باب و غالب بود ولی در سالهای کنونی دیگر ترجمه آثار، چندان محبوب نیست، چراکه بیشتر محققان با زبان انگلیسی آشنایی دارند و نیاز به مطالعه ترجمه‌های مغلوط و دست دوم ندارند. از سوی دیگر، هرچند ترجمه خوب پدیده‌ی دشواریاب و خواندنی است، با اینهمه، بنظر میرسد تألیف اثر در برابر ترجمه، ارزش والاتری دارد و امتیاز بیشتری برای نویسنده به‌همراه دارد. از اینرو، برخی نویسندگان ترجیح میدهند با ترجمه پراکنده از آثار مختلف و مقاله‌های گوناگون، تألیفی هرچند نه چندان سازوار، بدست دهند. ویژگی اصلی اثر اصیل تألیفی این است که حاوی اندیشه‌ی بکر و بدیع باشد، نه تکرار مکرر آثار ترجمه شده دیگران.

نویسنده کتاب مورد بحث، روش دوم ترجمه آثار متعدد و گهگاه اضافه کردن مطالب توضیحی، تفصیلی و نمونه‌های داستانی را اتخاذ کرده است. صداقت علمی حکم میکند اگر کتابی ترجمه است، منبع دقیق آن در اثر یاد شده و به آن ارجاع شود نه اینکه تنها اشاره‌هایی کلی به آثار پراکنده صورت گیرد.

یکی از کارهای اساسی و لازم که در حوزه فلسفه و کودک میتوان انجام داد، ارزیابی دقیق و تحلیلی و بررسی سازواری و ناسازواری آثار و مقاله‌هایی است که در این حوزه منتشر شده‌اند. یکی از این آثار، کتاب *اصول تسهیلگری و ویژگیهای تسهیلگر حلقه کندوکاو* است که به‌ممت گروه فکرپروری برای کودکان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شده است.

نوشتار پیش رو به بررسی و ارزیابی تحلیلی این کتاب و سازواری آن با مبانی برنامه «فلسفه و کودک» و نیز روایت بومی آن در ایران می‌پردازد. در بررسی‌هایی از این دست، دو هدف عمده برآورده میشود: نخست چکیده‌ی کلی از تمام مباحث کتاب بدست داده میشود که در جای خود خالی از فایده علمی نیست، سپس کاستیها و نارساییهای کتاب، هم از لحاظ صوری و هم از لحاظ محتوایی، آشکار میشود و بر آفتاب می‌افتد که فایده کار را دو چندان میکند. مدعای این نوشتار کوتاه، این است که کتاب مورد بحث، ایرادها و اشکالهایی اساسی، هم در صورت و هم در مبانی و اصول دارد که در ادامه باختصار به برخی از آنها اشاره میشود.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه آزاد اسلامی؛

صرفنظر از این ایراد کلی، که نه تنها به اثر مزبور که به بسیاری از آثار تألیفی منتشر شده در زمان حاضر وارد است، کتاب *اصول تسهیلگری* و ویژگیهای تسهیلگر *حلقه کندوکاو*، ایرادهایی در صورت و محتوا نیز دارد.

نکته‌یی که در مقدمه کتاب بدرستی به آن اشاره شده، این است که «فلسفه و کودک» در واقع انقلاب کپرنیکی در آموزش و پرورش است. پیش از کپرنیک، کسانی که به دستگاه ستاره‌شناسی بطلمیوس اعتقاد داشتند، بر این باور بودند که زمین مرکز عالم است و خورشید به‌همراه دیگر سیارگان، بگرد زمین می‌چرخند. کپرنیک این قاعده را برهم زد و این اندیشه را مطرح کرد که خورشید مرکز عالم است و زمین و دیگر سیارگان بگرد خورشید می‌گردند. این امر، انقلابی در ستاره‌شناسی بود. بهمین شیوه، در برنامه «فلسفه و کودک» نیز انقلابی رخ داده است که سراسر نظام آموزش و پرورش را دگرگون می‌سازد.

در این برنامه نوین، معلم دیگر در مرکز آموزش و پرورش یا بعبارتی، در مرکز کلاس درس قرار ندارد بلکه دانش‌آموزان و کودکان در مرکز کلاس درسند و معلم تنها نقش انگیزاننده دارد؛ آموزش تنها گونه‌یی مهارت استدلال‌ورزی است. حافظه‌محوری خطای بزرگ آموزش و پرورش است؛ آموزش، کسب مهارت عملی است، کسب دانش نیست.

تا اینجا مطالب مفید و سازنده‌یی درباره اهداف و رهیافت «فلسفه و کودک» و کاربرد آن در آموزش و پرورش ملاحظه می‌شود. ولی در پایان مقدمه کتاب، داستانی مطرح شده است که نشان از ناپختگی نویسنده در کاربرد داستان برای توضیح مطالب کتاب دارد. داستان از این قرار است:

آموزگاری در کلاس درس یک دبستان از دانش‌آموزی پرسید «جاندارن به چند دسته تقسیم

میشوند؟» دانش‌آموز گفت: «به چهار گروه». معلم گفت: «بنظرم اشتباه میکنی، ولی بشمار ببینیم». دانش‌آموز شمرد: «گیاهان، جانوران، انسانها و کودکان». معلم پرسید: «مگر کودکان انسان نیستند؟» دانش‌آموز پاسخ داد: «گیاهان، کودکان و جانوران». معلم پرسید: «پس انسانها چه شدند؟» دانش‌آموز پاسخ داد: «انسانهایی که قلبشان مملو از عشق و محبت بود، در گروه کودکان ماندند و دیگران نیز در گروه گیاهان و جانوران قرار گرفتند». (نویسنده ناشناس)

گفته‌اند که کاربرد داستان در توضیح مطالب «فلسفه و کودک» میتواند مفید باشد، ولی نه هر داستانی و نه در توضیح و تفسیر هر مطلبی. در این داستان چندین نوع مغالطه وجود دارد. نخست اینکه، در آغاز دسته‌بندی نادرستی از جانداران بدست داده میشود. دوم اینکه، کودکان بعنوان نوع برتری از انسان، حیوان و گیاه عرضه میشوند که در آن غلو (گرافه‌گویی) وجود دارد. سوم اینکه، انسان و گیاه را فاقد عشق و محبت شناسانده است. علاوه بر این ناسازواری منطقی که در داستان وجود دارد، جنبه احساسی و القایی داستان نیز بیش از حد معمول است. داستان بیشتر احساس‌برانگیز است تا خردبرانگیز و این خلاف هدف برنامه «فلسفه و کودک» است.

از اینجا چنین بر می‌آید که دو ویژگی اصلی داستانهای «فلسفه و کودک» این است که این داستانها نخست باید سازگاری منطقی داشته باشند و اجزای داستان با هم بخواند و دیگر اینکه، باید تفکربرانگیز باشند نه اینکه با تحریک احساسات و عواطف مخاطب بخواهند مطلبی را هرچند درست و حقیقی، القا کنند. این دو ویژگی در داستان مورد بحث اساساً ملاحظه نمیشوند.

پرسشی که در فصل نخست کتاب مطرح میشود این است که نقش معلم در آموزش «فلسفه و

کودک» چیست؟ معلم «فلسفه و کودک»، با معلم سنتی و عادی تفاوت دارد. او نه یک بزرگسال مقتدر است و نه گنجینه پاسخهای درست به پرسشهای درسی، بلکه راهبر بحثهای کلاس است و به کرامت انسانی دانش‌آموزان یا فلسفه‌ورزان احترام میگذارد. معلم برای اینکه بتواند کلاسهای «فلسفه و کودک» را پیش ببرد، باید بتواند بحثهای فلسفی در کلاس را اداره کند و برای اداره این کلاسها باید آموزش لازم را دیده باشد.

در ادامه، یکی از اصول اساسی، یعنی پایبندی به تفکر تأملی که کتاب بر پایه آن استوار شده و اهمیت ویژه‌ی دارد را بررسی میکنیم.

تفکر تأملی که در اینجا محل ایراد و انتقاد است، اساس دیدگاه یادگیری «فلسفه و کودک» را تشکیل میدهد و دیویی آن را وارد حیطة آموزش تفکر به کودکان کرده است. تفکر تأملی در برابر تفکر عادی قرار دارد و اینگونه تعریف میشود: «در نظر گرفتن فعال، مستمر و دقیق هر اعتقاد یا شکل خاصی از دانش، در سایه اصولی که آن را پشتیبانی میکند و نتایج بعدی‌یی که بوجود می‌آورد» (ص ۲۰). در این تعریف، عمل مستمر کندوکاو مورد نظر است؛ منظور عملی است که در آن فکر دارای نظم است و میتواند با دقت قضاوت کند.

عمل مستمر کندوکاو دارای نظم و دقت در قضاوت، تعریفی بسیار کلی از تفکر بدست میدهد که تقریباً در مورد هر فیلسوف و هر دستگاه فکری‌یی صدق میکند. این تعریف و تعریفهای مانند این را در آثار فلسفه ایرانی بوضوح میتوان دید. تفکر، برای نمونه، در آثار فارابی تا ملاصدرا، تفکر مبتنی بر منطق صوری، استوار بر اصول اساسی و دارای نظم با آغاز و انجام مشخص و معین، است. علاوه بر ایراد کلی بودن تعریف مزبور، ابهامی نیز در مورد اصولی که از تفکر پشتیبانی میکنند، وجود دارد. دیویی و همچنین نویسندة کتاب که به نقل از

وی میپردازد، درباره این اصول بحث نمیکنند. بنظر میرسد این اصول واضح و مسلم فرض گرفته شده‌اند، حال آنکه وضع از این قرار نیست.

در هر دستگاه علمی و فکری، اصول اساسی‌یی وجود دارد که با دستگاه‌های فکری و علمی دیگر تفاوت دارد. اصول اساسی‌یی که دیویی از آن سخن میگوید، همان اصول اساسی علم جدید هستند که مبتنی بر دستگاه علمی معاصرند. این اصول عبارتند از: اتکا به تجربه حسی در علم و اصول منطقی و ریاضی. وانگهی، این اصول تعریف‌ناپذیر و بعبارت دیگر، غیر استدلالی و غیربرهانیند. اینکه جهان خارج وجود دارد، تجربه حسی قابل اتکاست؛ اصول منطقی و ریاضی در همه جهانهای ممکن صادقند. اینها مسائلی نیستند که با استدلال و برهان بشود آنها را اثبات کرد. بهمین شیوه، اصول اساسی در فلسفه اسلامی نیز قابل تعریف نیستند و نمیتوانند استدلالی باشند، هرچند روش فلسفه‌ورزی سراسر استدلالی است. فلسفه اسلامی، از فارابی تا ملاصدرا، مبتنی بر اصول منطق صوری و دین است. اصل امتناع تناقض در منطق استدلالی نیست، به این معنی که انکار و رد آن سراسر دستگاه علم و منطق عادی را فرو میریزد. این اصل باید بعنوان یک اصل موضوعه پذیرفته شود. البته، نقض اصل امتناع تناقض محال نیست، ولی اگر این اصل را نقض کنیم، آنگاه باید دستگاه علمی سراسر دیگری را مبتنی بر اصل جدید استوار کنیم؛ درست مانند اینکه کسی بپرسد در بازی فوتبال چرا زدن توپ با دست خطاست. در مقابل، باید پاسخ داد که یکی از اصول اساسی بازی است که قابل تعریف نیست. از سوی دیگر، اگر این اصل رد شود، بازی سراسر دیگری بوجود می‌آید که نام دیگری هم باید بر آن نهاد.

در حوزه دین هم اصول موضوعه‌یی وجود دارد که قابل استدلال و رد و نقض نیست؛ اصلهای اساسی‌یی همچون «خدا وجود دارد»، «جهان پس از مرگ وجود دارد»، اصلهایی از این دست،

میتوانند محل استدلال فلسفی و عقلی باشند ولی رد و نقض آنها سراسر دستگاه شناختی دین را در هم فرو میریزد؛ همانگونه که در علم، رد و نقض اعتبار تجربه حسی سراسر دستگاه معرفتی علم را در هم فرو میریزد.

ازاینرو باید خاطر نشان کرد که بحث فلسفی در دین با بحث فلسفی در علم، و شیوه تفکر در فلسفه ایرانی و فلسفه علمی، از اساس متفاوت است. زمانی

که اصول اساسی و قواعد بازی دگرگون میشود، شیوه تفکر نیز تغییر میکند. این مطلبی است که نویسنده کتاب *اصول تسهیگری و ویژگیهای تسهیگر حلقه کندوکاو* از آن غافل بوده و تنها به نقل قولی کلی از دیویی درباب تفکر تأملی (تعریفی بسیار کلی و مبهم) بسنده کرده است. این اصول نیازمند آن است که از چشم‌انداز فلسفه و کودک از نو تعریف و پی‌ریزی شوند.